

دو فصلنامه علمی - تخصصی علامه

سال دهم - شماره پیاپی ۲۵

بهار و تابستان ۸۹

بررسی تاریخی تأثیر سهروردی در مکاتب بعد از خود*

یوسف نوظهور**

مریم فلاحتی***

چکیده

زندگی کوتاه و حیات غمگانه شیخ اشراق بی‌شبهت به عین القضاة همدانی و حلاج نیست. علی‌رغم عمر کوتاه، شیخ حیات پربرکتی داشت؛ به نحوی که بخصوص پس از مرگ، تأثیر و نفوذی همپای بوعلی یافت. آثار شیخ اشراق گوهری است ممزوج از تمام حکمت‌های اسلامی، ایرانی، زرتشتی، ارسطویی و افلاطونی؛ این ترکیب نه تنها در آثار شیخ بلکه در شخصیت و روحیه وی نیز متبلور است. رمز جذابیت و پایداری فلسفه او نیز چیزی جز این نیست؛ این کشش در تمام لایه‌های زیرین و زبرین جامعه اندیشمندان چه فلاسفه و چه متکلمین و چه عرفا از خواجه نصیر تا میرداماد و ملاصدرا و ملاهادی سبزواری و دیگران نفوذ کرده است. البته این نفوذ به غرب نیز تسری یافته و اعجاب و تحسین ادبا و متفکرین غربی را برانگیخته است. این موضوع ایده اصلی نگارش این مقاله است؛ به این معنا که فلسفه شیخ اشراق چگونه و به چه کیفیتی تداوم یافته و گسترده شده و حتی مرزهای دور دست فرهنگی و سیاسی را درنوردیده و حیاتی ابدی و جاودانه و فراموش نشدنی بر جا گذارده است.

واژگان کلیدی: شیخ اشراق، حکمه الاشراق، شهرزوری، ملاصدرا، هانری کوربن

* تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۲۰

تاریخ پذیرش: ۸۹/۲/۳۰

** دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز

maryam.falahati@yahoo.com

*** کارشناس ارشد فلسفه دانشگاه تبریز

مقدمه

شیخ اشراق شریفترین و کاملترین علم را علم عرفانی می‌داند. عرفان همچون کیمیایی است که تنها از طریق سلوک در راه حق و ریاضت امکان‌پذیر می‌شود. درست است که نفوذ سهروردی در غرب در مقایسه با بوعلی چندان چشمگیر نیست، ولی در شرق - و به خصوص پس از مرگ وی - مفسران برجسته‌ای همچون قطب‌الدین شیرازی و صدرالدین قونوی به این کار همت گماردند. تلفیق حکمت بحثی و ذوقی با اتکا به تعالیم ایران باستان که با ارزشترین دستاورد شیخ بود در کتاب حکمة‌الاشراق صورت حقیقی خود را یافت. این رساله در برگیرنده حکمت بحثی و ذوقی است و ترکیب و هم‌نهادی فلسفه و عرفان وجه ممیزه مؤلف آن از تمام فلاسفه پیش از خود می‌باشد. این در برگیرندگی و شمول شرایط کافی و وافی برای وصول به حقیقت را فراهم می‌کند. نزد سهروردی شرط اصلی نیل به حکمت، تالّه است. حکیم متألّه کسی است که در اثر ریاضت و تصفیه نفس و تامل درونی همه چیز عالم در نظر او نور شود و جوهر درونی او قدسی گردد و در هر چیز فاعل و موثر شود و به هر چه که اشاره کند متحقق گردد و آنچه را که تصور کند واقع شود. این همان تعبیری است که شیخ در پایان رساله از آن به «مقام کن» تعبیر می‌کند. «و لا خوان التجريد مقام فيه يقدرون على ايجاد مثل قائمه على أي صورة أرادوا و ذلك هو ما يسمى مقام كُن» (سهروردی، ۱۳۶۱: ۲۴۲)

شیخ، دل در گرو حقیقت بسته بود و سر آن داشت که با توسل به این تالّه حکیمانه حیاتی تازه بیافریند، این حیات جریانی مرکب از تجربه‌های دینی و عرفانی و دریافتهای باطنی و قلبی است که جمله ریشه در بطن تاریخ و فرهنگ شرق و غرب دارد.

تاثیر سهروردی بر فلسفه اسلامی

تا قبل از سهروردی، سیر فلسفه اسلامی کاملاً عقل‌گرایانه بود. عقل‌گرایی جریان‌ی بود که با ابن سینا به اوج رسید و پس از او توسط شاگردانش؛ بهمنیار و ابوالعباس لوکری انتشار یافت؛ به طوریکه قرن پنجم و ششم را می‌توان دوران طلایی علوم عقلی و نقلی در ایران دانست. درست در این زمان بود که کلام اشعری در ایران با استقرار خود زمینه مساعدی برای مخالفت‌های غزالی با فلسفه فراهم نمود. غزالی کتاب «تهافت الفلاسفه» را در مخالفت‌های شدیدالحنی علیه فلاسفه تدوین کرده و تنها راه وصول به سعادت راستین را راه تصوف دانسته است. تاثیر غزالی بر فلسفه چنان بود که موجب طرد آن از شرق و عزیمتش به اندلس و مغرب زمین در جوار فیلسوفانی چون ابن باجه، ابن طفیل و ابن رشد گردید. در هر حال به تدریج فلسفه رنگ واقعی خود را باخت و چنان عرصه بر فیلسوفان تنگ شد که کلام با وجود متکلمینی همچون غزالی، فخررازی و ... یکه تاز میدان گردید. در این حال و هوا بود که شیخ شهاب الدین سهروردی ملقب به شیخ اشراق ظهور کرد.

مقارن افول فلسفه در ایران، شکل بدیعی از فلسفه راسیونالیستی یا عقل‌گرایانه در غرب پا گرفت که منجر به انحطاط قرون وسطی و آغاز عصر تجدد و نوزایی شد. سهروردی هوشیارانه توانست تضاد و دوگانگی میان فلسفه مشایی در عرفان و تصوف را مرتفع سازد. در فلسفه اشراق، ما به گونه‌ای بسیار ممتاز با یک رشته تفکرات خاص و منحصر به فرد روبرو هستیم که تا قبل از سهروردی در نزد هیچ فیلسوفی وجود نداشت. «نفوذ سهروردی در دنیای اسلام خصوصاً در مذهب شیعه بسیار زیاد و بر عکس در غرب بس کم بوده است. آثار وی به زبان لاتین ترجمه نشده‌اند و به همین دلیل به ندرت نام او مانند ابن سینا و ابن رشد به عنوان استاد فلسفه شنیده شده است» (شریف، ۱۳۶۵: ۵۵۱).

نظر شیخ اشراق بر این است که تزکیه و تطهیر نفس دو عنصر ضروری برای داشتن تفکر اصیل فلسفی است. از آنجا که هر فیلسوفی فرزند زمان خود است و هیچ فیلسوفی را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن گذشته تاریخی و اوضاع سیاسی و اجتماعی موجود در زمان درک کرد، بی‌شک عوامل مذکور تاثیر خود را در او گذارده‌اند.

«سهروردی ادعا می‌کند که قصد او در همه آثار مشایی خود، این است که آرای این فلاسفه را، صرفنظر از درستی آنها بیان کند. البته روشن نیست که او تا چه اندازه می‌خواهد آرای آنان را رد کند. در بسیاری از موارد به نظر می‌رسد که او با آنان موافق است یا نزدیکترین تعبیر به آرای آنان را به کار برده است. به هر تقدیر، او در جاهای متعدد اظهار می‌کند که موقف صریح او را باید در اثر بزرگ و اصیلش؛ حکمه الاشراق جستجو کرد که به ادعای او بی‌همتا بود و هرگز کسی مانند آن تصنیف نکرده است» (فخری، ۱۳۷۲: ۳۱۶).

با وجود منابع و عناصری چون صوفیه، فلسفه مشایی، مکتبهای فیثاغوری و افلاطونی و هرمسی و مذهب زرتشتی، نباید چنین پنداشت که وی به تاسیس نوعی مکتب التقاطی پرداخته است، بلکه حکمت مورد نظر او حکمت لدنی و اصیل می‌باشد. «شیخ اشراق خود را همچون نقطه کانونی می‌دانسته که دو میراث حکمتی که از شاخه واحد نخستین پیدا شده بود دوباره در آن نقطه به هم رسیده و یکی شده است. اندیشه وی آن بود که حکمت زرتشت و افلاطون را با یکدیگر ترکیب کند؛ همان گونه که گمیتوس پلئون، سه قرن بعد، به چنین کوششی در تمدن مجاور روم شرقی برخاست، گو اینکه تاثیر و اهمیت این دو مرد کاملاً با یکدیگر متفاوت بوده است» (نصر، ۱۳۶۱: ۷۲).

بحث در حول و حوش مسائل مربوط به سهروردی ممکن است به طول و تفصیل بینجامد. بنابراین سعی داریم که بیشتر به اصل مبحث یعنی تاثیر سهروردی بر فلسفه و

مکاتب فکری در ایران و شبه قاره هند پیردازیم؛ چراکه از طریق آنهاست که به سوریه و آسیای صغیر و کشورهای آفریقای شمالی و اروپا انتشار یافته است.

تعالیم شیخ اشراق مبدل به جنبش نیرومندی گردید که او جش مکتب اصفهان بود. به طوری که تفاسیر و شروح متعددی بر آثار شیخ نوشته شد. هسته اصلی آثار شیخ اشراق مشتمل بر سه اثر سنتی بزرگ یعنی، منطق، طبیعات و الهیات است که در آنها مسائل مطرح در فلسفه مشایی، بازبینی و بررسی شده است. اما راز نهفته شیخ که دیگر آثار او را می توان به منزله دیباچه‌ای بر آن دانست در کتاب *حکمه الاشراق* تبلور یافته است.

یکی از علل اساسی توفیق فلسفه سهروردی در ایران، همین تفاسیر مشهور بودند، یعنی تفاسیری که بر آثار شیخ نوشته شده و مجلس بحث و فحوص را پر رونق کردند. فلسفه شیخ اشراق در محافل شیعه بیش از اهل تسنن رواج داشت و اسلام شیعی با وجود روی کار آمدن سلسله صفویان و رسمی کردن مذهب تشیع در ایران توسط شاه اسماعیل صفوی طبعاً پذیرای تعالیم اشراقی بود؛ چرا که میان تعالیم سهروردی و مذهب تشیع تجانس و سنخیت عمیقی موجود بود.

در خصوص تفاسیر، باید به نام یکی از معروفترین زندگینامه نویسان سهروردی به نام شمس‌الدین محمد شهرزوری (متوفی حدود ۶۸۰ / ۱۲۸۱) اشاره کرد. وی سهروردی را فیلسوفی خوانده است که "جمع بین الحکمتین" کرده است؛ یعنی حکمت ذوقی و بحثی را با هم جمع کرده و در حکمت ذوقی به درجه‌ای نایل شده که از نظر راسخان در این علم هیچ کس بدان حد نرسیده است.

شهرزوری معتقد است که شیخ در کتاب *مشارع*، «استیفای ابحاث متقدمین و متاخرین نموده و اصول و قواعد حکمای مشایین را ابتر کرده است، آرا و معتقدات حکمای پیشین را استوار گردانیده و باز در این راه هیچ کس به پای او نرسیده است.

چه بسا بعضی از مشایخ صوفیه مانند بایزید بسطامی و حلاج، در تصوف عملی به مرتبه معنوی شیخ اشراق رسیده باشند، ولی هیچ کس نتوانسته است حکمت نظری و عرفان عملی را با چنین مهارت کاملی یکجا جمع نماید» (فخری، ۱۳۷۲: ۳۴).

«بهترین شرح شناخته شده بر حکمه الاشراق را قطب الدین شیرازی نوشته که شاگرد مشهور خواجه نصیرالدین قونوی بوده و یکی از برجسته‌ترین معرف‌های نظریات ابن عربی در مشرق زمین به شمار می‌رود. از این دو شرح که در قرن هفتم نوشته شده، شرح قطب‌الدین قرن‌ها به عنوان شرح "رسمی"، مورد مطالعه بوده است» (نصر، ۱۳۶۱: ۹۴).

در این میان باید تفاسیر اساتید دیگری چون ابن کمونه، علامه حلی، قطب‌الدین شیرازی، اثیرالدین ابهری و نیز خواجه نصیرالدین طوسی را که در قرون هفتم و هشتم شروحنی بر کتب شیخ نوشته شده ذکر کرد. جلال‌الدین دوانی در قرن نهم و عبدالرزاق لاهیجی در قرن یازدهم نیز کتاب مختصر و مفید *هیاکل النور* را شرح کرده‌اند. خواجه نصیر نیز با آنکه با استادی هر چه تمام شرحی بر *اشارات و تنبیهات* بوعلی نوشته، در برخی موارد از بوعلی انتقاد کرده و به طریق سهروردی رفته است.

ابهری در کتاب «*کشف الحقایق فی تحریر الدقایق*» مسائلی کاملاً اشراقی را مطرح کرده است. فضای دینی حاکم بر ایران و ویژگیهای تاریخی و فرهنگی و وجود عنصری عرفانی در خمیر مایه تفکر ایرانی بستر مناسبی برای تثبیت موقعیت اشراقیان در میان ایرانیان فراهم نمود. «فلسفه سهروردی تا اوائل قرن هشتم در ایران سیطره کامل داشته و از آن به بعد هم تا به امروز در کشورهایی که فرهنگ اسلامی - ایرانی در آنها رسوخ کرده این سیطره باقی مانده است» (امین رضوی، ۱۹۴: ۱۳۷۷).

در این مقطع زمانی حکمت اشراقی در آنچه بعدها به نام «مکتب اصفهان» شهرت یافت، توسط اشخاصی چون صدرالدین دشتکی و غیاث‌الدین منصور (پسرش) به

رشد و بالندگی رسید. از جمله آثار منصور دشتکی شرح او بر اشارات بوعلی و رساله‌ای در اخلاق در موضوع شرح بر هیاکل النور است که رونق نفوذ سهروردی را بر فلسفه مشایی نشان می‌دهد. وی را می‌توان از تاثیر گذاران بر ملاصدرا و نماینده کوششی پر ثمر برای آشتی دادن و حل تعارضات میان اشراق و مشا دانست. همچنین توجه به عرفان ابن عربی که توسط صدر الدین قونوی به ایرانیان معرفی شد. از میان این شخصیتها باید از ابن ترکه اصفهانی نام برد که در اثر خود «تمهید القواعد» سعی داشت بین فلسفه و عرفان آشتی دهد. تاثیر او بر سید حیدر آملی هویداست. اثر وی جامع الاسرار نام دارد که نمونه‌ای از نوعی تاویل و مورد عمل حکمای اشراقی است. در میان چهره‌های برجسته به عنوان کسی که توانست به تلفیقی جامع از تعالیم ذوقی و عرفانی ابن عربی، مشایی، و سنت شیعی دست یابد، باید از رجب بررسی نام برد. «ادغام تعلیمات اشراقی در تشیع سریع و عمیق ... بود با این نتیجه که طی سده‌های بعد بیشتر اشراقیون از میان شیعیان بوده‌اند. در دوران قبل از صفویان، متکلمینی شیعی از قبیل سید حیدر آملی و مخصوصا ابن ابی جمهور راه را برای ادغام حکمت اشراقی در دیدگاه تشیع هموار کردند» (همان: ۱۹۶).

مکتب اصفهان

میرداماد مشهور به "معلم ثالث" را بنیانگذار مکتب اصفهان می‌دانند. وی که تلاش خود را معطوف به احیای فلسفه ابن سینا و سهروردی نمود، از نظر شخصیتی فردی متنفذ و محترم در میان فقها بود و همین امر او را از اتهام به بدعت‌گذاری در دین مصون نگه می‌داشت. میرداماد به طرفداری از مشرب عقل‌گرایانه مشاییان تمایزی میان مسلک مشایی و اشراقی قائل بود؛ یعنی تمایز میان یمانی (فلسفه اشراق) و یونانی (فلسفه بحثی یونانیان).

"بحث در فلسفه و اشراق توسط بزرگترین مدرس مکتب اصفهان در زمان شاه عباس از نو زنده شد. وی استادی بود که مکتبی ابن سینایی با تفسیری از تعالیم سهروردی، از دید پیروان مذهب تشیع تاسیس کرد" (نصر، ۱۳۶۱: ۹۵).

"از میرداماد چهل اثر به فارسی و عربی باقی مانده که به غموض معروف‌اند و به چاپ نرسیده‌اند، گویی که آثار شاگرد پرآوازه او ملاصدرا سایه بر آن نوشته‌ها افکنده است... یکی از مسائلی که برای او اهمیت زیادی داشت، پیدا کردن پاسخی به مشکل جهان‌شناسی بود، آیا عالم قدیم است یا آغازی در زمان دارد (چنانکه متکلمان می‌گفتند) بی‌آنکه زمان وجود داشته باشد؟ میرداماد میان عالمی قدیم و حادث، به دنبال راه حلی در مفهوم حدوث دهری می‌گشت، مفهومی که برای حوادث تاریخ قدسی دارای اهمیت بود و مفهوم زمان مثالی را به وجود می‌آورد که مشاجرات سختی را به دنبال داشته است" (کورین، ۱۳۷۳: ۴۷۸).

یکی دیگر از موضوعاتی که میرداماد مطرح کرد، مسأله اصالت ماهیت است. وی برخلاف اشراقیون که عالم مثال و مجردات را در ماهیت الهی یا حدوث ذاتی دانسته‌اند، معتقد است که اینها دارای خلقت مادی یا حدوث دهری هستند. یعنی؛ علت آفرینش مجردات در ماهیت یا ذات الهی است، ولی رویداد یا معلول در قلمرو دهر یا مخلوق صورت گرفته است. میرداماد در کتاب "قبسات" از تعلیقات ابن سینا مطالب بسیاری نقل کرده و سعی دارد نظریه حدوث ذاتی وی را تأیید کند. البته برخی صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که شرحهایی که میرداماد بر ابن سینا نوشته از منظر اشراقی است و صد در صد نمی‌تواند مورد اعتبار باشد. بخش مهمی از کتاب قبسات به بحث اصالت ماهیت اختصاص دارد، بحث او دارای مایه اشراقی است بدین صورت که می‌گوید: «بدیهی است که یک موجود نه تنها به سبب وجود خود بلکه به علت ماهیت خود موجود است. حال، در ترتیب آفرینش یا ماهیت مقدم بر وجود است یا بر

عکس. در هریک از دو صورت، ترتیب مذکور نمی‌تواند فقط یک ترتیب نظری در ذهن ما یا نظمی اتفاقی قلمداد گردد که به منظور راحتی کار ملحوظ شده است، بلکه این ترتیب باید ذاتی و فطری ساختار وجودی عالم هستی باشد. میرداماد از این بحث نتیجه می‌گیرد که ماهیت یک موجود باید عنصر اصلی باشد، زیرا قابل تصور نیست که ما موجودی داشته باشیم که از وجود خالص و بدون هیچ ماهیتی ساخته شده است» (امین رضوی، ۱۳۷۷: ۱۹۸).

از شاگردان میرداماد علاوه بر ملاصدرا، از سید احمد زین‌العابدین علوی، محمدبن علی رضا بن آقا جانی، قطب‌الدین محمد اشکوری، ملاشمسای گیلانی صاحب رساله‌هایی چون *سالک الیقین*، *اظهار الکمال* و *حدوث عالم* می‌توان نام برد. از جمله آثار معروف میرداماد علاوه بر *قیسات*، *افق المبین*، *تقدیسات* و کتب فارسی همچون *جدوات الصراط المستقیم* و مجموعه آثار فارسی و عربی مشارق *الانوار* را باید ذکر کرد.

دومین چهره برجسته مکتب اصفهان شیخ بهاء‌الدین عاملی (معروف به شیخ بهایی) است که نفوذ او ورای دایره فلسفه بوده، به معماری، صرف و نحو عربی و شعر کشیده می‌شود. احترام به وی نه تنها به سبب آثار متعددی است که نوشته، بلکه بیشتر به موجب خلاقیت بی‌نظیری است که او در طرحهای روحانی معماری به کار برده است. علاوه بر این توفیق، تربیت علمایی همچون ملامحسن فیض کاشانی، سید احمد علوی، ملا محمد تقی مجلسی را نیز باید از افتخارات او دانست.

سومین چهره مکتب اصفهان، میر ابوالقاسم میر فندرسکی است که در اصفهان به چند نسل از شاگردان فلسفه و کلام تدریس می‌کرد (۱۰۵۰ ه.ق / ۱۶۴۰ م). مهمترین اثر او رساله‌هایی در اعمال و فعالیت‌های انسانی است که عالی‌ترین آن "مقام فیلسوفان و پیامبران" است. رجب علی تبریزی، حسین خوانساری، محمد باقر سبزواری معروف

به محقق سبزواری و میرزا رفیعا نایینی جزو شاگردان او محسوب می‌شوند. از کتب میر فندرسکی، *اصول الفصول*، *مقوله الحركه* و *رساله صناعیه* و نیز کتاب *شعری* به نام *قصیده* و *حکمیة* است که سعی دارد دانش تجربی را به شیوه اشراقیون با کمک مقولات فلسفی ابن سینا تفسیر نماید.

از دیگر شخصیت‌های مطرح می‌توان از ملامحسن فیض کاشانی به عنوان چهره شاخص این مکتب نام برد (۱۰۰۷ق / ۱۶۰۰م). بیشتر آثار ملامحسن که به صد و بیست کتاب می‌رسد هماهنگی تمام عیاری از وحی، عقل و عرفان است، که البته جنبه عقلانی کمتری در آنها دیده می‌شود. باید گفت آثار کاشانی نمایانگر عرفان شیعی در حد اعلای آن است. کوشش او متوجه تلفیق میان عرفان و صوفی‌گری و اسلام شیعی است. کار عمده وی، کتاب «*محجّه البیضاء فی احیاء الاحیاء*» است که می‌توان آن را نوعی بازخوانی و بازنگری مبتنی بر *احیاء العلوم الدین غزالی* دانست. ملامحسن تالیفات متعددی دارد که از آن جمله به چند مورد اشاره می‌کنیم. "از معروفترین تالیفات او: *حقّ الیقین*، *عین الیقین*، و *علم الیقین* در حکمت، *الصافی*، *الوافی* و *الشافی* در تفسیر قرآن و علم حدیث، *مفاتیح الشریعه* در فقه، *التطهیر* در اخلاق، *جلاء العیون*، *زاد السالک* و *کلمات مکنونه*؛ علوم جزئی از قبیل هیأت، منتخباتی از رسائل اخوان الصفا، فتوحات المکیه ابن عربی، مثنوی جلال‌الدین رومی و حواشی بر آنها و مجموعه مفصلی از اشعار که بیشتر آنها را اشعاری با حال و هوای صوفیانه تشکیل می‌دهد. آثار ملامحسن اعم از نثر و نظم در میان ایرانیان از محبوبیت بسیاری برخوردار است و تعالیم اخلاقی و اجتماعی او در چند دهه گذشته محل اقبال خاص بوده است" (شریف، ۱۳۶۵: ۴۶۲).

"از مهمترین رسائل ملامحسن که عرفان و حکمت و شعر به نحو خاصی در آن به هم آمیخته، *کلمات مکنونه* است که ملمع (عربی و فارسی) است. در این رساله،

ادوار کامل عرفان نظری به طرزى مورد بحث قرار گرفته که مباحث آن شاهدهى گویا از کلیت بینش ملامحسن است"^(همان: ۴۶۲).

هر انسانی باید بر خود تکلیف بداند که در شکوفا کردن استعدادها و وصول به غایت قصوای جهان عزم خود را جزم کند و هرگز اسیر هواهای نفسانی نگشته و لحظه‌ای خود را از حقیقت یگانه عالم دور نپندارد.

شخصیت دیگر ملا عبدالرزاق لاهیجی است (متوفی در قم به سال ۱۰۷۲ق/۱۶۶۱م). شهرت وی بیشتر به سبب فعالیت‌هایش در حوزه کلام در چارچوب حکمت بود. از آثار وی چنین بر می‌آید که کتب او تحت نفوذ ملاصدرا رنگ و بوی اشراقی دارد؛ از آن جمله شرح وی بر *هیاکل النور* می‌باشد.

«در واقع به نظر می‌آید که لاهیجی میان افراط و تفریط در نوسان و دستخوش پیکاری درونی یا مرعوب جهان خارج و محیط اجتماعی بوده است. به هر حال، صرف قرار دادن او در زمره حکمای مشایی چنانکه در تذکره‌ها آمده درست نخواهد بود چنانکه از گوهر مراد بر می‌آید او کوچکترین تردیدی درباره اهمیت تجربه عرفانی شخصی نداشته است. از عبدالرزاق لاهیجی دوازده اثر باقی مانده است. شرح او بر *تجرید القواعد* خواجه نصیر (چاپ شده در دو مجلد به قطع رحلی) را بهترین اثری می‌دانند که در این باره نوشته شده است. تعلیقات او بر شرح *طبیعیات/ اشارات* ابن سینا هنوز به چاپ نرسیده و حاوی نقطه نظرهای بدیعی است» (کوربن، ۱۳۷۳: ۴۸۵). اندیشمند دیگر در این مبحث قاضی سعید قمی است (متوفی به ۱۱۰۳ق/۱۶۹۱م)؛ او را باید یکی از مهمترین چهره‌های عرفان شیعی امامی به شمار آورد. «از او تعلیقاتی بر *اثولوجیای* شیخ یونانی باقی مانده که بسیار مورد مطالعه فیلسوفان ما قرار گرفته است. همان طوری که صدرای شیرازی اثری عظیم در حکمت شیعی بر مبنای شرح کافی کلینی به وجود آورده، قاضی سعید نیز با شرح *توحید* شیخ صدوق ابن بابویه

اثری بزرگ پدید آورد. این اثر نیز ناتمام باقی مانده است، اما سه جلدی که به قلم قاضی سعید نوشته شده است، اثری عظیم به شمار می‌رود» (همان: ۴۸۸).
 «قاضی سعید قمی، که به «ابن عربی سنت شیعی» شهرت یافت، نوشته‌های خود را به نوعی تاویل اختصاص داده که هدفش شرح و بسط معنای رمزی قرآن و دیگر اعتقادات و آیینهای اسلامی بود» (امین رضوی، ۱۳۷۷: ۲۰۱).

سهروردی و ملاصدرا

بی‌تردید بزرگترین و شاخص‌ترین چهره مکتب اصفهان و به عبارتی دیگر احیاگر فلسفه اشراق کسی جز صدرالدین محمد شیرازی (۹۷۹ق/۱۵۷۱م) نیست. میرداماد و شیخ بهاءالدین عاملی از جمله استادان ملاصدرا بودند که در اصفهان - که آن زمان مرکز علم و معرفت بود - به تدریس و تعلیم اشتغال داشتند. آمده است که وی هفت بار با پای پیاده به قصد حج به مکه رفت و سرانجام در بازگشت از هفتمین سفر در بصره درگذشت (۱۰۵۱ق / ۱۶۴۱م).

از ملاصدرا مجموعه آثاری باقی مانده که بالغ بر چهل و پنج عنوان است. حاشیه به الهیات شفای ابن سینا و تعلیقه بر حکمه الاشراق سهروردی و شاهکار او اسفار الاربعه (هزار صفحه در قطع رحلی) مجموعه‌ای است که چراغ راه اندیشمندان پس از او قرار گرفته است. دیگر آثار او یعنی رساله فی الحدوث و رساله فی الحشر و رساله فی اتصاف الماهیه بالوجود و رساله فی الجبر و التفویض و نیز کتاب المشاعر و کتاب کسر اصنام الجاهلیه را باید نام برد.

به روایت اسفار که تقسیم فلسفه به سبک بوعلی و دارای دو بخش فلسفه نظری و عملی است، فلسفه نظری همان چیزی است که فارابی و بوعلی بدان پرداخته است؛ انعکاس عالم عقل در نفس انسانی و تلاش برای حل معمای هستی. فلسفه عملی تقرب

به خداوند و کوشش در این جهت از طریق اتصاف به صفات الهی است. به نظر صدرا میان فلسفه و دین کاملاً اتحاد و یگانگی برقرار است.

صدرا با اعتقاد به اصالت وجود به جای اصالت ماهیت، وجود را مقدم بر ماهیت و اصیل می‌داند و تعیین هر ماهیتی را با شدت مرتبه وجودی‌اش می‌سنجد و از این راه به حرکت جوهری پل می‌زند. وی برخلاف بسیاری از فلاسفه که حرکت را جز به چهار مقوله "کم"، "کیف"، "این"، و "وضع" عارض نمی‌کردند، معتقد است که خلقت در هر آن تجدید می‌شود و کلیه موجودات در حال طی قوس صعودی می‌باشند و ذات و جوهر آنان در حرکت است، همه موجودات در طلب کمالند، و در هر مرحله از سیر صعودی و تکاملی، یکی از نقایص خود را سلب نموده و کمال جدیدی کسب می‌کنند و این سیر توسط حرکت جوهری انجام می‌گیرد.

ملاصدرا معتقد است که معرفت ذاتی از راه کشف، ممکن الحصول است، به گونه‌ای که برای انبیا و عرفا حاصل شده است و همین طور از راه عقل و لذا سعی دارد تا پایه‌های نظری و قواعد آن را تنظیم نماید. وی دریافته بود که نباید طریق وصول به حقایق علمی را به تفکر صرف که سبک مشابین است منحصر کرد؛ بلکه شعور و ادراک انسانی، همان طور که محصولی به نام تفکر و اندیشه از راه قیاس‌های منطقی بار می‌دهد نمونه‌های دیگری به نام کشف و شهود هم بیرون می‌تراود. همچنان که در روش مبتنی بر قیاس عقلی نکاتی یافت می‌شود که در اصالت و واقع‌نمایی آن تردیدی نیست، در موارد کشف و شهود نیز همان حالت پیدا می‌شود. به بیان دیگر پس از آنکه به موجب برهان علمی، واقع‌بینی انسان مکشوف شده و به اثبات رسیده که ادراکات غیر قابل تردید انسانی، از واقعیت خارج حکایت می‌کند، دیگر فرقی میان "برهان یقینی" و "کشف قطعی" نخواهد ماند و حقایقی که از راه مشاهده و کشف به دست می‌آید، همانند حقایق به دست آمده از راه قیاس و عقل است. همچنین پس

از آنکه برهان قطعی، صحت نبوت و وحی راتایید نمود، دیگر فرقی میان آموزه‌های دینی (که مبدأ و معاد را توصیف می‌کنند) با مدلولات برهان و کشف باقی نمی‌ماند. ملاصدرا در پی این روشمندی پایه‌های بحث فلسفی خود را تلفیق میان عقل، کشف و شرع گذاشت و در راه کشف و مسائل الهی از مقدمات برهانی و مطالب کشفی و موارد قطعی دینی استفاده نمود.

ملاصدرا خود در کتاب *اسفار* می‌گوید که دور از حقیقت خداوند است که احکامش یقینی و عقلانی نباشد و وای به حال فلسفه‌ای که با سنت الهی متناقض باشد. وی در هر رأیی از آرای خود به ادله سمعی و نقلی از کتاب و سنت استشهاد می‌کند به طوری که کتابهای تفسیر او، نظیر *تفسیر قرآن* و *شرح اصول کافی* نیز در حکم تفسیر مسائل فلسفی است.

ملاصدرا یکی از ژرف اندیش‌ترین فلاسفه مسلمان است که نتوانسته در جهت تایید و تحکیم مکتب فلسفی خویش از تفکرات اندیشمندان بزرگ بشری به نحو شایسته‌ای بهره‌برداری کند؛ لکن توانست چنان فضای گسترده‌ای ایجاد کند که بعد از او شاگردانی چون حاج ملاهادی سبزواری و علامه طباطبایی نیز نو آوری‌هایی داشتند که تا به امروز نیز تداوم یافته است.

«شمار بسیاری از شاگردان و اخلاف او، گواه صادق نفوذ و تداوم نهضت اشراقی شیعی در ایران است. از جمله شاگردان وی، باید دو پسرش ابراهیم و احمد و دو داماد وی عبدالرزاق لاهیجی ملقب به فیاض (متوفی ۱۶۶۲/۱۰۷۲) و ملا محسن کاشانی ملقب به فیض (متوفی ۱۶۸۰/۱۰۹۱)، محمدباقر مجلسی (متوفی ۱۷۰۰/۱۱۱۲) و سید نعمت الله شوشتری جزایری را (متوفی ۱۶۹۱/۱۱۰۲) نام برد. برخی از اخلاف او عبارتند از: محمد مهدی بروجردی (متوفی ۱۷۴۳/۱۱۵۶)، احمدبن زین‌الدین بن ابراهیم احسایی (متوفی ۱۸۲۸/۱۲۴۴) که شدیداً علیه ملاصدرا از خود عکس‌العمل نشان داد و

نیز حاج ملا هادی سبزواری (متوفی ۱۲۴۴/۱۸۲۸) که به شرح *اسفار* و سایر آثار ملاصدرا پرداخت و ادوارد براون او را «آخرین فیلسوف بزرگ ایران» نامیده است» (ماجد، ۱۳۷۲: ۳۳۳).

در تفاوت بین آثار صدرا و اشراق علاوه بر آنچه گفتیم باید اشاره‌ای به آرای هستی‌شناسی آنها نیز بیافکنیم. ملاصدرا می‌گوید هر موجودی جایگاه وجودشناختی متفاوتی دارد. ملاصدرا طرفدار اصالت وجود و درجات موجودات است، وجود محض به نظر او همان وجود مطلق است؛ وجود دارای درجات شدت وضعف است، در عین حال وحدتی در میان موجودات حاکم است که از وجود محض صادر گشته است، در واقع همان طور که فلسفه شیخ اشراق مبتنی بر نور است، در فلسفه ملاصدرا وجود مبحث اصلی است. برخی صاحب‌نظران بر این باورند که ملاصدرا خواسته است بین اصالت وجودی و اصالت ماهیتی نوعی آشتی برقرار سازد، چرا که اساساً موجودات در درجه وجودیشان با هم تفاوت دارند؛ به این ترتیب که هر موجودی دارای جایگاه وجودی خاصی است و این را از ماهیت یا هویتش به دست آورده است «در این میان آنچه به ویژه اهمیت خاص دارد این است که او الهیات را به نسبتی معتدبه، هم از نجوم بطلمیوسی و هم از طبیعیات ارسطویی آزاد کرد. در همان زمان که گالیله و کپلر و نیوتن جهان‌شناسی و فیزیک ارسطویی را از میان بر می‌داشتند و بدین طریق جهان بینی مسیحی قرون وسطایی را تضعیف می‌کردند، ملاصدرا با نظریه حرکت جوهری و با جدا کردن علم النفس از طبیعیات ارسطویی، فلسفه الهی به مقدار زیاد از قید فلسفه طبیعی قرون وسطایی آزاد نمود» (شریف، ۳۶۵: ۴۰۵).

انتقال مکتب اصفهان به تهران (انحطاط صفویان و رسیدن حکومت به قاجاریان)
در اواخر عهد صفوی، به دلایل مختلف از جمله طرد صوفیان از طرف علمای قشری و وضعیت مبهم فیلسوفان و فاجعه به ضعف گراییدن دولت مرکزی و اشغال اصفهان در زمان سلطان حسین توسط افغانها به مدت نه سال به تدریج این مکتب رو به زوال رفت. سلسله صفویان در ظاهر توسط شاه طهماسب دوم و شاه عباس سوم استمرار داشت، تا اینکه سرانجام نادر شاه افشار به حکومت رسید و در شیراز سلسله زندیان به تخت سلطنت نشست.

در این زمان آشوب و تلاطم عجیبی در ایران حاکم بود. با قیام آقا محمد خان قاجار، نوعی ثبات و امنیت نسبی به کشور بازگشت. در عهد فتحعلی شاه قاجار (۱۷۹۷-۱۸۳۴م) مرکز فرهنگی و فکری ایران، از اصفهان به تهران منتقل شد. علاوه بر عامل مذکور عده‌ای حکیم در اواخر صفویه موجبات جابجایی حکومت و انتقال قدرت به قاجاریه را فراهم کردند.

عصر قاجار

با مطالعه فعالیت‌های فلسفی و فکری در عصر قاجار به این نتیجه می‌رسیم که این گونه فعالیتها معطوف به دو جریان عمده بود: جریانی که در آن عده‌ای اندیشمند با مطالعه آثار سهروردی و ملاصدرا به این باور رسیدند که راه آنها را تداوم بخشند و بر سیاق نوشتاری آنها به کتابت پردازند. گروهی مانند شیخیه برخلاف عده مذکور راه دیگری در پیش گرفتند، چهره سرشناس این عصر و شارح اصلی آن در عصر قاجار حاج ملا هادی سبزواری است، درباره او گفته‌اند که "افلاطون زمان خود" بود و برخی نیز او را ارسطوی زمان خود نامیده‌اند. به هر حال، «او در فلسفه زمان ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۵ق/۱۸۴۸م-۱۳۱۴ق/۱۸۹۶م) همان مقامی را داشت که ملاصدرا برای شیرازی در زمان شاه عباس کبیر» (کوربن، ۱۳۷۳: ۵۰۴).

دلیل اهمیت حاج ملاهادی سبزواری بیشتر به خاطر آثار و سبک خاص نوشتار اوست، چرا که از آثار ملاصدرا، حکمت اشراق، نوشته‌های ابن عربی و احادیث امامان شیعی و ام گرفته شده‌اند. وی حکیمی اشراقی به تمام معناست. آثار و کتب او به بیش از سی عنوان می‌رسد. مهمترین کتاب او، «منظومه» نام دارد که در اصل قطعات شعری در فلسفه است و هم اکنون از متون اصلی و معیار در فلسفه اسلامی برای طلاب محسوب می‌شود. کتاب هفت بخش دارد: الهیات بالمعنی الاعم، مبحث جوهر و عرض، الهیات بالمعنی الاخص، طبیعات، ثبوت و معاد و اخلاق. عنوان اثر دیگر او *اسرار الحکم* است که در آن از مبدا و معاد، بحث کرده است. همچنین وی علاقه بسیاری به اشعار صوفیانه داشت و شرحی هم بر مثنوی مولوی نوشته است.

از جمله شخصیت‌های دیگر در نشر و ترویج فلسفه اشراق، محمدرضا قمشه‌ای است. بیشترین قسمت کار او یکپارچه ساختن سنت اشراقی با ابن عربی و ملاصدراست. شخصیت بعدی ملاعبدالله زنوزی و پسرش ملاعلی است؛ «علی زنوزی نه تنها به سبب شرح مهمش بر آثار ملاصدرا، به ویژه اسفار اعتبار زیادی دارد، بلکه بدین علت نیز که او نماینده نخستین رویارویی فلسفه سنتی اسلامی با فلسفه اروپایی در ایران بود جایگاه برجسته‌ای دارد. علی زنوزی به اشاره یکی از شاهزادگان قاجار، جوایبه‌ای به فلسفه جدید اروپایی، به خصوص به امانوئل کانت تهیه کرد؛ جوایبه او یعنی کتاب *بدایع الحکم* پایگاه ویژه‌ای در دوره قاجار نصیب وی کرد» (امین رضوی، ۱۳۷۷: ۲۱۰-۲۱۱).

مکتب شیخیه

شیخیه که حرکت آنها توسط شیخ احمد احسائی آغاز شد، تحت تأثیر شیخ اشراق قرار داشت. کوربن معتقد است که «شیخ احمد احسائی هرگز سر آن نداشت تا

مکتبی را بنیاد نهد. او سعی داشت تا با وفاداری کامل به تعلیمات حکمی امامان شیعی اثنی عشری خود را از دیگران ممتاز نماید» (کورین، ۱۳۷۳: ۴۹۶).

«گرچه شیخیه به نظریه ساختار سلسله مراتبی عالم که سهروردی مطرح کرده معتقدند ولی هستی‌شناسی او را که مبتنی بر نور است رد می‌کنند؛ با وجود این آنان وجود عالمی میانجی بین فرشتگان و ارواح انسانی را که قلمرو نور محض می‌خوانند می‌پذیرند».

کوشش شیخیه برای آشتی دادن اندیشه‌های اشراقی خود با موضوعات کلامی سنتی‌تر شاید ریشه تضاد آنان با مکتب اشراق سهروردی باشد» (امین رضوی، ۱۳۷۷: ۲۱۲). از شیخ کاظم رشتی و حاج محمد کریم خان کرمانی می‌توان به عنوان ادامه دهندگان این راه نام برد.

دوره معاصر

علی‌رغم اظهار نظرهای برخی محققان فلسفه اسلامی در غرب، چنین نیست که تفکر فلسفی ایرانی در سهروردی و ملاصدرا متوقف شده باشد؛ بلکه از آن زمان به بعد سنت تفکر فلسفی زنده و پویا و در سیلان و جریان است. گواه ما بر این مدعا تفسیر بیست جلدی قران کریم از علامه طباطبایی، یعنی *تفسیر المیزان و نهاییه الحکمه و بدایه الحکمه* است. وی با امعان نظر به آثار شیخ اشراق و ملاصدرا، حواشی‌ای نیز بر اسفار نوشته است. در این مقام می‌توان از سید محمد عصار، ابوالحسن رفیعی قزوینی، سید جلال الدین آشتیانی، میرزا مهدی حائری یزدی و سید حسین نصر نام برد.

مرحوم سید کاظم عصار، یکی از مهمترین شخصیت‌های معاصر محسوب می‌شود که تا حدود زیادی پیرو شیخ اشراق می‌باشد؛ وی معتقد بود که نور در فلسفه اشراق همان وجود در حکمت متعالیه است و میان این دو تفاوت چندانی نیست؛ بیشتر تلاش

مرحوم عصار صرف تربیت شاگردان بسیاری در حکمت اسلامی شده است. مرحوم علامه قزوینی نیز از پیروان حکمت اشراقی محسوب می‌شده و تأثیر شیخ اشراق در آثار و نوشته‌های وی از جمله کتاب «*اتحاد عاقل و معقول*» نمایان است؛ اما مرحوم استاد جلال‌الدین آشتیانی، حقیقتاً یکی از چهره‌های برجسته فلسفه معاصر محسوب می‌شود. وی در مشهد - که چندان اقبالی به علوم عقلی و فلسفه وجود ندارد و بیشتر تفکر ضد فلسفی در آنجا حاکم است - پرچم تعلیم و تربیت فلسفی را برافراشته بود؛ اما مرحوم دکتر مهدی حائری یزدی به دلیل اشراف و آشنایی به فلسفه غرب و نگرش دانشگاهی به پژوهش و تحقیق تلاش نمود تا مبانی فلسفه اشراق و حکمت متعالیه را به زبان فلسفه تحلیلی معاصر بیان کند. از جمله در کتاب «*هرم هستی*» و «*علم حضوری*» تلاش‌های عالمانه دکتر نصر نیز در گسترش فرهنگ فلسفی اسلامی به اقصی نقاط جهان بسیار موثر بوده است، مجموعه سخنرانیهای وی در دانشگاه هاروارد تحت عنوان «*سه حکیم مسلمان*» در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۱ خورشیدی) به زبان انگلیسی انتشار یافته و شهرت جهانی دارد. همچنین مقالات وی در دایره‌المعارف‌های فلسفی و آثار دیگر او از وی یک چهره مبرز فلسفی به نمایش گذارده است.

هند

«*حکمه‌الاشراق سهروردی در هند به سانسکریت ترجمه شد و مخصوصاً مورد استقبال اقلیت زرتشتی در آن سامان واقع شد. علاقه شدید سلطان محمد بن تغلق به مباحث فلسفی و نظری به گسترش مکتب اشراق کمک کرد*» (همان: ۲۱۴).

مسافرت شاگردان جلال‌الدین دوانی به هند همراه با وجود نوعی تساهل دینی در زمان حاکمیت اکبر شاه زمینه کافی برای نفوذ آرا و نظریات سهروردی در هند فراهم آورد؛ «به ابتکار پربرکت و خالصانه اکبر شاه مغولی (متوفی ۱۶۰۵م) جریانی از

مبادلات معنوی پربار میان هند و ایران همراه با مراودات بسیاری میان فیلسوفان و صوفیان ایجاد شد. همه اطرافیان احمد شاه، سرشار از اندیشه‌های اشراقی بودند و در چنین محیطی بود که طرح بزرگ ترجمه‌های سانسکریت (اوپانیشادها، باگاوات کیتا...و...) به زبان فارسی تولد یافت» (کوربن، ۱۳۷۳: ۳۰۸). یکی از بهترین شروحنی که بر حکمه‌الاشراق سهروردی نوشته شده توسط احمدبن هروی به زبان فارسی در هندوستان انتشار یافته که به *انواریه* معروف است. در حقیقت، فرهنگ هندی در دو دوره جداگانه نخست دو قرن پس از قتل سهروردی و سپس در عصر صفوی با آرای وی آشنایی یافت؛ تا بدان حد که متون مربوط به آن دوره حتی امروزه نیز در مراکز علمیه شبه قاره تدریس می‌شود.

سهروردی در سوریه و آسیای صغیر

بسیاری از نسخه‌های خطی شیخ اشراق در کتابخانه‌های ترکیه یافت می‌شود. این نشانگر علاقه دانشمندان ترک به سهروردی است؛ همچنین به این دلیل که مقبره سهروردی در حلب قرار گرفته، در آنجا نیز فلسفه وی مورد توجه خاص بوده است؛ به طوری که از حلقه اشراقیون سوری که متون حکمه‌الاشراق، *تلویحات* و شرح شهرزوری را مطالعه می‌کردند، می‌توان یاد کرد.

سهروردی در غرب

از آنجا که آثار و نوشته‌های سهروردی در اواخر قرون وسطی به زبان لاتین ترجمه نشد، غریبان آن طور که ابن‌سینا را می‌شناختند، چندان با سهروردی آشنا نشدند. ولیکن در قرن حاضر محققان بزرگی همچون هانری کوربن و دکتر نصر سبب انتقال آرا و اندیشه‌های سهروردی به مغرب زمین شده‌اند. در این میان تلاشهای هانری

کوربن شایسته توجه فراوانی است. وی بیش از سی سال از عمر خود را صرف تحقیق و تصحیح در متون اشراق و انتشار آنان به زبان اصلی و نیز ترجمه به زبان فرانسه کرده است. حقیقتاً معلوم نیست که اگر تلاش و جدیت کوربن نبود، آگاهی جهان معاصر از سهروردی در چه حدی می‌ماند. کوربن از شاگردان و مریدان مارتین هایدگر بود که با نگرش پدیدار شناختی به شرح و بسط فلسفه اشراق پرداخته است. وی همچنین به دلیل احاطه بر دقائق حکمت سهروردی با فلاسفه‌ای همچون مرحوم علامه طباطبایی مباحثاتی را برگزار نموده است.

امروزه در سایه تلاشهای کوربن و نصر به جرأت می‌توان گفت که سهروردی شخصیت فلسفی شناخته شده‌ای در جهان غرب محسوب می‌شود.

نتیجه

سهروردی از جمله فیلسوفانی است که کمتر درباره احوال و آثار او بررسی شده و حق این فیلسوف آنچنان که باید ادا نشده است. فلسفه اشراق جریان مرکبی است که در آن اندیشه ایرانی، زرتشتی و اسلامی و ... فعالانه شرکت داشته‌اند و لازمه درک فلسفه این فیلسوف صرفاً استدلال و بحث نیست بلکه ذوق است؛ شیخ همچون عرفا پای استدلالیون را چوبین می‌دانست. سهروردی معتقد بود که عقل ما بالقوه توانایی دارد که تمام اسرار و رموز دین را مورد تحقیق و مذاقه قرار دهد و درست همین امر بود که متکلمان و فقها علیه او به تحریک عامه مردم قد علم کرده و او را تکفیر کردند. آیین شیخ جدا از همه آیینهاست و آن آیین حقیقت پرستی و عشق به حق و وصول به معشوق حقیقی است. به این جهت هر کسی که به درک عمیقی از نظام فکری او رسیده باشد، تمام فلسفه‌اش را اعم از بحثی و ذوقی، نردبانی برای بالا رفتن به مقام قرب خدایی و لاهوتی می‌داند. این افراد در مواردی که استدلال را کارساز ندانسته‌اند؛

متوسل به ذوق و عرفان شده و از این راه راهی به سوی کشف حقیقت یافته‌اند. فلسفه شیخ نمود و تجسم واقعی خود را سرانجام در حکمت متعالیه یافته است. چنانکه فلسفه اخیر تلفیقی است از مشأ و اشراق و عرفان و مذهب. در واقع، در طول سده‌ها کسانی بودند که اندیشه شیخ بر آنها تاثیر گذاشته و آنها از او الهام گرفته‌اند و عده‌ای دیگر نیز بودند که اساساً ملبس به لباس اشراقیگری شدند. خواجه نصیر و ابن عربی از جمله این بزرگان بودند. به نظر سهروردی کسی لایق نام حکیم است که در حکمت و تجربه معنوی به یک اندازه متعالی شده باشد. تفسیر جامعی از مکتب اشراق باید دارای دو بعد متمایز عملی و نظری باشد. درست است که علم اشراق شامل زهد و ریاضت و تفکر استدلالی است، اما به این موارد محدود نمی‌شود. به هر حال هم‌نهادی که وی از آشتی میان فلسفه و عرفان به هم زد، توانست راهی نوین برای دستیابی به حقیقت فراهم آورد. هنوز این جریان همچون آتشی فروزان است و کسی نمی‌تواند منکر حیات جاری سنت اشراقی باشد.

منابع

- امین رضوی، مهری، (۱۳۷۷)، *سهروردی و مکتب اشراق*، ترجمه دکتر مجدالدین کیوانی، تهران، نشر مرکز.
- دینانی، غلامحسین، (۱۳۷۰)، *شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی*، تهران، انتشارات حکمت.
- سهروردی، (۱۳۶۱)، تهران، *حکمه الاشراف*، دکتر سید جعفر سجادی.
- شریف، میان محمد، (۱۳۶۵)، *تاریخ فلسفه در اسلام*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- فخری، ماجد، (۱۳۷۲)، *سیر فلسفه در جهان اسلام*، ترجمه فارسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- کوربن، هانری، (۱۳۷۳)، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه جواد طباطبایی، تهران، انتشارات کویر.
- نصر، سید حسین، (۱۳۶۱)، *سه حکیم مسلمان*، احمد آرام، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.